

واکاوی فتوای استثنای مادر از مجازات حد سرقت

محمدرضا علمی سولا*

اسدالله لطفی**

علی محمدیان***

چکیده

قانون مجازات اسلامی در ماده‌ی ۲۷۸ مطابق نظر فقهای امامیه برای جرم سرقت حدی مجازات خاصی پیش‌بینی کرده است، اما در بیان شرایط و خصوصیات جرم مذکور، مواردی چند از شمول این حکم استثناء شده‌اند؛ از جمله در صورتی که سارق، پدر یا جد پدری صاحب مال باشد (بند «ج» ماده‌ی ۲۶۸). لیکن بر حسب عمومات و اطلاقات قانونی و مطابق نظر مشهور فقهای امامیه، مادر صاحب مال از عقوبت در نظر گرفته شده مستثنی نیست. از بین متقدمین امامیه، ابوالصلاح حلبی با این نظر مخالفت نموده و استثنای مزبور را به مادر نیز تعمیم داده است. این سخن حلبی از سوی علامه حلی تأیید شده و دلیل آن اشتراک آنها در عنوان اُبوین و وجوب تعظیم و بزرگداشت هر دوی آنها بیان شده است. نوشتار حاضر با واکاوی و ارزیابی ادله‌ی طرفین در صدد اثبات این امر است که دیدگاه مقابل مشهور استحکام و قوت بیشتری داشته و می‌توان مادر را نیز همانند پدر از استثناء شدگان حکم مزبور دانست.

واژگان کلیدی

سرقت، استثنائات، پدر، مادر، معافیت مادر از حد سرقت.

*- استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

** - دانشیار گروه فقه و حقوق دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (رحمته)

*** - دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد و نویسنده‌ی مسئول:

alimohamadian64@gmail.com

۱- طرح بحث و تبیین محل نزاع

دین مبین اسلام مانند سایر نظام‌های حقوقی برای جرم سرقت مجازات سنگینی در نظر گرفته است. خداوند در آیات ۳۸ و ۳۹ سوره‌ی مائده در مورد مجازات سرقت می‌فرماید: «و السارق و السارقه فاقطعوا أیدیها جزاء بما کسبا نکلا من الله و الله عزیز حکیم؛ فمن تاب من بعد ظلمه و أصلح فان الله یتوب علیه إن الله غفور رحیم»؛ «دست مرد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید، و خداوند توانا و حکیم است؛ اما آن کس که پس از ستم کردن، توبه و جبران نماید، خداوند توبه او را می‌پذیرد؛ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است»^۱.

در حدیثی از امام رضا (ع) نقل شده است که ایشان فرمودند: «سرقت از این جهت حرام شده است که موجب تباهی اموال و کشتن آدمیان می‌شود و غضب و تصرف غیر قانونی منشأ آدم‌کشی و درگیری و حسد خواهد شد. سرقت موجب می‌شود مردم دست از کار و صنعت و حرفه بردارند و به نگهداری اموال و پس‌انداز نپردازند، وقتی که ببینند کسی نسبت به اموال یاد شده حق اولویت ندارد» (حرعاملی ۱۴۰۹: ج ۱۸، ص ۴۸۲).

به منظور جلوگیری از همپن عوام‌ل است که دین مبین اسلام چنین مجازات سنگینی را برای سرقت در نظر گرفته است، زیرا وقتی قوانین در پی

۱- در این نوشتار برای ترجمه‌ی آیات قرآنی، از ترجمه‌ی آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی استفاده شده است.

تأمین مصلحت و یا پیشگیری از مفسده باشند، در تقابل مصلحت و مفسده، مقررات دینی با توجه به مصلحت بیشتر یا مفسده‌ی سنگین‌تر به تصویب می‌رسد؛ چه آنکه نادیده گرفتن اهمیت فزون‌تر و عنایت به مهم، منجر به تصویب حکم و قانون ضرری می‌شود که در اسلام انکار شده است.

در مورد مجازات جرم سرقت باید گفت هر چند در نگاه اول عمومات و اطلاعات ادله‌همه‌ی مرتکبین سرقت را شامل می‌شود و اصل ثبوت مجازات بر هر فردی است؛ خواه از اقارب باشد، خواه از اجانب؛ اما قاطبه‌ی فقهای امامیه با توجه به روایات و اجماع موجود در مسئله، پدر صاحب مال را از این مجازات استثناء کرده‌اند. ولی مشهور فقها مادر را از استثناسدگان حکم مزبور ندانسته و عمومات و اطلاعات ادله‌اجرای مجازات سرقت را شامل وی دانسته‌اند.

لیکن به نظر می‌رسد با بررسی و واکاوی ادله‌ی باب و نقد و تحلیل آنها، می‌توان مادر را نیز از مجازات مذکور معاف دانست. در این نوشتار با بررسی و تحلیل نظریات گوناگون و ادله‌ای که مشهور بدان استناد کرده‌اند، کوشیده شده است امکان استثنای مادر از مجازات سرقت اثبات شود.

در ابتدای بحث لازم است برای سنجش عیار ادله‌ای که مشهور بدان استناد کرده‌اند، اقوال ایشان و دیگر آراء موجود در مسئله شناسایی و تبیین شود، تا از این رهگذر داوری صحیحی در باب حجیت آن ادله اتخاذ شود.

۲- بیان اقوال فقها در مورد سرقت مادر

برخلاف دیدگاه رایج در بین فقهای معاصر که اقوال موجود در مسئله را در دو دیدگاه (قول مشهور و قول مخالف) منحصر کرده‌اند، از تتبع و مذاقه در آراء فقها چهار قول زیر استنباط می‌شود:

- برخی از فقهای متقدم اصولاً متعرض مسئله نشده‌اند، مگر اینکه سکوت ایشان به معنای موافقت با نظر مشهور تلقی شود، که در این صورت نیز آراء ایشان داخل در قسم دوم خواهد بود.

- دیدگاه مشهور که بر حسب عمومات و اطلاقات قرآنی و روایی، مادر را داخل در عموم ادله‌ی وجوب اجرای حد قطع به شمار آورده‌اند.

- دیدگاه مخالف که مادر را نیز همانند پدر از استثنای حکم مزبور دانسته‌اند.

- کسانی که در حکم مسئله توقف و تنها به بیان دیدگاه‌های موجود در مسئله اکتفا کرده‌اند. در بین برخی از فقهای این گروه تمایل به قول مخالف دیده می‌شود.

در این نوشتار ابتدا اقوال گوناگون در مسئله به تفصیل معرفی و شناسایی شده و سپس به نقد ادله‌ی قول مشهور پرداخته خواهد شد.

۲-۱- سکوت برخی از متقدمین

از تتبع و مذاقه در آثار برخی از فقهای متقدم چنین به دست می‌آید که ایشان اصولاً متعرض مسئله نشده و در مانحن فیه نظری ابراز نداشته‌اند؛

همچنان که شیخ مفید در مقنعه به بیان حکم مسئله در صورت سرقت پدر از فرزند و فرزند از پدر اکتفا کرده است، که قول وی در این زمینه مطابق با نظر قاطبه‌ی فقهای امامیه است، اما حکم سرقت مادر از فرزند را بیان نکرده است. «در سرقت شخص از مال فرزندش، دست وی قطع نمی‌شود، اما در صورت سرقت فرزند از مال پدر خویش، دست وی قطع می‌شود» (مفید ۱۴۱۳: ۸۰۳).

ابن جنید و ابن ابی عقیل در مجموعه فتاوایشان و شیخ صدوق در المقنعه تنها به بیان احکام کلی سرقت مانند حد نصاب آن و حکم آن در مراتب و دفعات گوناگون و گاهی بیان مطالب پراکنده‌ای پیرامون سرقت بسنده کرده‌اند (ابن جنید ۱۴۱۶: ۳۴۸؛ ابن ابی عقیل: ۱۶۸؛ صدوق ۱۴۱۵: ۴۴۴).

این گروه از فقها در مانحن فیه نظری ابراز نداشته‌اند و نمی‌توان رأی آنها را له یا علیه نظر مشهور دانست؛ همان‌گونه که گذشت فقط در صورتی می‌توان نظر ایشان را موافق با مشهور دانست که سکوت آنها را به معنای موافقت با رأی مشهور در نظر بگیریم، که این‌گونه برداشت اشکال داشته و مخدوش است، زیرا همان‌گونه که گفته‌اند سکوت اعم از رضاست و «اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال».

۲-۲- بیان دیدگاه مشهور

چنان که گذشت، اغلب فقها در موضوع مورد نظر به مستثنی نشدن مادر قائل‌اند. از آنجا که عده‌ی کثیری از فقهای عظام در این دسته قرار می‌گیرند؛

بنابراین بررسی مبسوط اقوال این گروه ضروری به نظر می‌رسد.

شیخ طوسی مطابق نظر مشهور در این زمینه چنین می‌نگارد: «هرگاه مادر از مال فرزند سرقت کند، حد قطع بر وی جاری می‌شود. داوود - پیشوای مذهب ظاهری - نیز بر این نظر است و جمیع فقهای عامه گفته‌اند: حد قطع بر وی جاری نمی‌شود. دلیل ما بر این حکم باقی بودن آیه^۱ و روایت^۲ بر عموم خود است» (طوسی ۱۴۰۷: ج ۵، ص ۴۴۹).

ابن ادریس در سرائر آورده است: «اگر شخص از مال والدینش سرقت کند، حد قطع بر وی جاری می‌شود، اما اگر پدر از مال فرزند سرقت کند حد قطع بر وی جاری نمی‌شود؛ لیکن در صورت سرقت مادر از مال فرزند در هر حال دست وی قطع می‌شود، زیرا در مورد اجرای حد نسبت به پدر شبهه وجود دارد، اما در مورد مادر شبهه‌ای موجود نیست و بر این امر اجماع وجود دارد» (ابن ادریس ۱۴۱۰: ج ۳، ص ۴۸۶).

شهید ثانی در روضه و مسالک در عباراتی تقریباً مشابه درباره‌ی شمول ادله‌ی حد قطع نسبت به مادر چنین می‌نگارد: «عموم آیه‌ی سرقت و دیگر ادله، دربرگیرنده‌ی سرقت خویشاوندان و اجانب است؛ لیکن بنابر اجماع سرقت پدر از فرزند، هر چقدر هم که بالاتر رود، از عمومیت حکم خارج

۱- منظور آیه‌ی ۳۸ سوره‌ی مائده است که بیان آن گذشت.

۲- منظور روایاتی است که بیان می‌دارند اگر قیمت مال مسروق به ربع دینار برسد حد قطع لازم می‌گردد (کلینی ۱۴۰۷: ج ۷، ص ۲۲۱، صدوق قمی ۱۴۱۳: ج ۴، ص ۶۴؛ طوسی ۱۴۰۷: ج ۱۰، ص ۹۹؛ حرعاملی، همان: ج ۲۸، ص ۲۴۳).

شده است و باقی خویشاوندان تحت عموم ادله‌ی اجرای حد سرقت باقی هستند» (العاملی ۱۴۱۰: ج ۹، ص ۲۳۵؛ همو ۱۴۱۳: ج ۱۴، ص ۴۸۷).

محقق اردبیلی در این باره می‌نویسد: «از جمله شرایط تحقق حد قطع این است که سارق پدر صاحب مال نباشد، پس اگر پدر از مال فرزندش سرقت کند دست وی قطع نمی‌شود، اگر چه باقی شرایط تحقق حد قطع وجود داشته باشد، ولی در عکس این مورد حد جاری می‌شود. همچنین در صورت سرقت مادر از فرزندش حد جاری می‌شود» (محقق اردبیلی ۱۴۰۳: ج ۱۳، ص ۲۲۷). ایشان پدر را به خاطر وجود اجماع، روایت و قیاس اولویت (در قتل عمد پدر به خاطر کشتن فرزند قصاص نمی‌شود، پس در مانحن فیه هم به طریق اولویت حد سرقت بر وی جاری نمی‌شود) از حد سرقت معاف نموده؛ لیکن عموم ادله را نسبت به مادر جاری می‌داند و بر آن ادعای اجماع می‌کند (همان).

صاحب جواهر با تأکید بر اینکه در وجوب حد سرقت وجود شرایطی لازم است، یکی از شروط آن را انتفاء رابطه‌ی ابوت می‌داند و در این زمینه چنین می‌نگارد: «در تحقق حد سرقت شرط است که سرقت پدر از مال فرزندش نباشد و در این مسئله قول مخالفی مشاهده نکردم، بلکه اجماع به هر دو قسم آن (محصل و منقول) در مسئله وجود دارد و مؤید این قول سخن پیامبر اکرم (ﷺ) است که فرمود: «تو و مالت برای پدرت

می‌باشید»^۱ بلکه در مسالک حتی نسبت به استثنای جد پدری، هر چقدر هم که بالاتر رود، ادعای اجماع شده است و در هر حال اگر فرزند از مال پدرش سرقت کند، به علت اطلاق ادله و بدون قول مخالفی در مسئله، دست وی قطع می‌شود. همچنین دست خویشاوندان به علت سرقت از یکدیگر قطع می‌شود... و نیز دست مادر به خاطر سرقت از مال فرزندش (قطع می‌شود). برخلاف سخنی که از ابوالصلاح نقل شده است. البته در *مختلف الشیعه* نفی اشکال از این سخن گردیده است، زیرا مادر نیز یکی از ابوین است و به علت اشتراک آنها در وجوب بزرگداشت. ولی همان‌طور که مشخص است، این گونه دلایل صلاحیت خروج مادر از عموم ادله را ندارند، مانند سخنی که از برخی فقهای اهل سنت نقل شده است، راجع به استثنای هرکسی که نفقه‌اش بر دیگری واجب است. به خاطر اتحادی که بین اصل و فرع وجود دارد و به علت احتیاج هر یک از آنها به یکدیگر. تمام این ادله همان‌گونه که مشخص است با اصول امامیه هم‌خوانی ندارد» (نجفی ۱۴۰۴: ج ۱، ص ۴۸۷ و ۴۸۸).

محقق خوینی پس از استثنای پدر از مجازات سرقت، در مورد بقیه‌ی اقارب رأی خود را این‌گونه اظهار می‌دارد: «در صورت سرقت فرزند از مال پدر، حد قطع جاری می‌شود. در مورد بقیه‌ی خویشاوندان نیز همین حکم جاری است و علت این حکم اطلاق ادله و نبود مقیددی در بین است» (خوینی

۱- در کتب معتبر روایی شیعی حدیثی وارد شده است با این عبارت: «أنت و مالک لأبیک»؛ تو و مالک برای پدرت می‌باشید (طوسی ۱۳۹۰: ج ۳، ص ۴۸؛ کلینی، همان: ج ۵، ص ۱۳۵؛ صدوق قمی، همان: ج ۳، ص ۱۷۷؛ حرعاملی، همان: ج ۱۷، ص ۲۶۳).

۱۴۲۲: ج ۲، ص ۳۵۱).

۲-۳- بیان قول مخالف

در میان متقدمین ابوالصلاح حلبی قائل به قطع نشدن دست مادر به سبب سرقت از مال فرزند شده است. وی در *الکافی فی الفقه* پس از ذکر شرایط سرقت موجب حد، در این باره چنین می‌نگارد: «هرگاه شروط تحقق حد سرقت کامل شد، قطع چهار انگشت دست راست سارق از انتهای آن به طوری که انگشت شست و کف دست او باقی بماند، واجب می‌شود و در این حکم فرقی بین حر و عبد، مسلم و ذمی و خویشاوند یا اجنبی وجود ندارد، مگر در سرقت والدین از فرزندشان در هر صورت (که حد قطع جاری نمی‌شود) (حلبی ۱۴۰۳: ۴۱۱).

علامه حلی اگر چه در کتب مختلف خود از جمله *ارشادالاذهان*، *قواعد الاحکام* و *تحریر الاحکام* مطابق نظر مشهور پدر را از استثناسدگان حکم مزبور دانسته و عمومات ادله را نسبت به مادر جاری دانسته است (حلی ۱۴۱۰: ج ۲، ص ۱۸۲؛ همو ۱۴۱۳: ج ۳، ص ۵۵۸؛ همو ۱۴۲۰: ج ۵، ص ۳۵۳)؛ لیکن در *مختلف الشیعه* قول حلبی را نقل کرده و سپس بیان می‌دارد: «و قول ابي الصلاح لا بأس به؛ لانتها أحد الأبوين، فيسقط القطع عنها؛ كما يسقط عن الأب؛ لاشتراکهما فی وجوب الإعظام» (حلی ۱۴۱۳ (الف): ج ۹، ص ۲۴۵)؛ سخن ابوالصلاح اشکالی ندارد، زیرا مادر نیز یکی از ابوين است؛ پس حد قطع از وی ساقط می‌شود. همچنان که از پدر ساقط می‌شود؛ به خاطر اشتراک آنها

در وجوب بزرگداشت».

با توجه به اینکه تاریخ تألیف مختلف الشیعه متأخر از کتب دیگر علامه است که در آنها حکم مسئله بیان شده،^۱ می‌توان فتوای علامه در این کتاب را نظر نهایی ایشان دانست و چنین نتیجه گرفت که ایشان در اواخر عمر از رأی نخستین خود عدول کرده و مانند حلبی به استثنای مادر از مجازات سرقت قائل شده است.

از میان متأخرین مرحوم منتظری با این قول موافق است. وی در این باره چنین می‌نگارد: «احوط الحاق مادر است به پدر... بلکه از مذاق شرع استفاده می‌شود که اهتمام به مادر بیش از پدر است؛ چنان‌که در حدیث صحیح وارد شده، مردی خدمت پیامبر (ﷺ) آمد و پرسید: یا رسول الله به چه کسی احسان نمایم؟ حضرت فرمود: به مادرت، دو مرتبه همین سؤال را تکرار کرد و آن حضرت همین جواب را دادند، برای سومین مرتبه همین سؤال را تکرار کرد و حضرت فرمودند: به مادرت، در دفعه‌ی چهارم سؤال کرد، و پیامبر فرمود: به پدرت».^۲ همچنین ممکن است استدلال شود به حدیث:

۱- نگارش إرشاد الأذهان در سال ۶۷۶ یا ۶۹۶ «فرغ منه سنه ۶۷۶ أو ۶۹۶» (تهرانی ۱۴۰۳: ج ۱۳، ص ۷۳)؛ قواعد الأحكام در سال ۶۹۲ یا ۶۹۳ «فرغ منه عام ۶۹۲ أو ۶۹۳» (همان: ج ۱۷، ص ۱۷۶) و تحریر الأحكام در سال ۶۹۷ انجام یافته است «فرغت من تسویده، فی ثامن شوال سنه سبع و تسعین و ستمائه» (بحر العلوم ۱۴۰۵: ج ۲، ص ۲۷۱) بوده است. لیکن تاریخ نگارش مختلف الشیعه سال ۷۰۸ می‌باشد: «و انتهى منه فی الخامس عشر من ذی القعدة فی ثمان و سبعمائه» (سیحانی: ص ۲۵۶؛ همچنین برای مشاهده تاریخ نگارش کتب مختلف علامه ن.ک: علامه حلبی ۱۴۲۰: ج ۱، ص ۱۲-۷).
۲- هشام بن سالم از امام باقر (ع) نقل می‌کند که ایشان فرمودند: «جاء رجل إلی النبی و قال: یا رسول الله، من أبر؟ قال: أمک، قال: ثم من؟ قال: أمک، قال: ثم من؟ قال: أمک، قال: ثم من؟ قال: أباک» (کلینی، همان: ج ۲، ص ۱۶۰؛ حرعاملی، همان: ج ۲۱، ص ۴۹۱؛ مجلسی اول ۱۴۰۶: ج ۹، ص ۴۱۶).

واکاوی فتوای استثنای مادر از مجازات حد سرقت

«ادروا الحدود بالشبهات» (حراعملی، همان: ج ۲۸، ص ۴۶؛ صدوق قمی، همان: ج ۴، ص ۷۴؛ فیض کاشانی ۱۴۰۶: ص ۱۵، ج ۵۴۹؛ طباطبایی بروجردی ۱۴۲۹: ج ۳۰، ص ۵۹۲؛ «با اندک شبهه‌ای اجرای حدود را متوقف کنید» (متظری: ج ۲، ص ۵۳۸).

۲-۴- اقوال متوقفین در مسئله

فاضل هندی در کشف اللثام چنین می‌نگارد: «از نظر ابوالصلاح دست مادر در سرقت از مال فرزند قطع نمی‌شود و در مختلف الشیعه این سخن بدون اشکال دانسته شده است، زیرا مادر نیز یکی از ابوین است. پس حد قطع از وی ساقط می‌شود؛ همچنان که از پدر ساقط می‌شود؛ به خاطر اشتراک آنها در وجوب بزرگداشت» (فاضل هندی ۱۴۱۶: ج ۱۰، ص ۵۸۵). وی چیزی دال بر تأیید یا رد این سخن بیان نکرده است.

صاحب مفاتیح الشرایع در این باره می‌نویسد: «بالاجماع در سرقت پدر از فرزند حد قطع جاری نمی‌شود. حلبی مادر را نیز ملحق به پدر نموده است؛ به خاطر اشتراک آنها در وجوب بزرگداشت» (فیض کاشانی: ج ۲، ص ۹۳).

مجلسی دوم در این باره آورده است: «اگر پدر مال فرزند را بدزد دستش را نمی‌برند... و بعضی مادر را نیز در حکم پدر قرار داده‌اند» (مجلسی ۱۴۰۴: ۳۵).

همان گونه که مشاهده می‌شود این دو فقیه تنها به بیان نظر حلبی اکتفا کرده و نظر وی را تأیید یا رد نکرده‌اند.

محمد جواد مغنیه از دیگر فقهای است که تنها به بیان اقوال موجود بسنده کرده است: «اگر پدر از مال فرزندش سرقت کند، حدی بر وی واجب نمی‌شود، به خاطر حدیث: «تو و مالت برای پدرت می‌باشید»؛ برخی از فقها مادر را نیز به حکم پدر ملحق کرده‌اند، زیرا وی نیز یکی از ابویان است» (مغنیه ۱۴۲۱: ج ۶، ص ۲۸۵).

صاحب *فقه‌الصادق (علیه‌السلام)* از فقهای است که از کلام وی نوعی تمایل به دیدگاه حلبی مشاهده می‌شود. وی پس از بیان اینکه در تحقق حد سرقت لازم است که شخص پدر صاحب مال نباشد، در این باره چنین می‌نگارد: «در استثنای پدر از حد سرقت قول مخالفی وجود ندارد؛ بلکه بر آن ادعای اجماع شده است؛ بلکه در مسالک حتی نسبت به استثنای جد پدری، هر چقدر هم که بالاتر رود، ادعای اجماع شده است و این اجماع حجت بر آن می‌باشد. مضاف بر فحوای آنچه که دلالت دارد بر اینکه پدر به خاطر قتل فرزندش کشته نمی‌شود و آنچه که دلالت می‌کند بر اینکه تو و مالت برای پدرت می‌باشید. ابوالصلاح حلبی مادر را نیز به پدر ملحق نموده است و در مختلف‌الشیعه از این سخن نفی اشکال شده است، زیرا مادر نیز یکی از ابویان است و به خاطر اشتراک آنها در وجوب بزرگداشت و این سخن جای تأمل دارد» (روحانی ۱۴۱۲: ج ۲۵، ص ۴۹۷).

به نظر می‌رسد از قسمت اخیر سخن وی که با عبارت «فیه تأمل» بیان شده، می‌توان به نوعی احتمال تردید در قول مشهور را استنباط کرد.

لازم به ذکر است، وجه افتراق این گروه از فقها، با فقهای دسته‌ی اول - که در مسئله سکوت کرده بودند - در این است که متوقفین اقوال موجود در مسئله را ذکر نکرده لیکن خود فتوای صریحی در ما نحن فیه نداده‌اند. بر خلاف پاره‌ای از متقدمین که اصولاً متعرض مسئله نشده و بحث مذکور را مسکوت گذاشته‌اند.

۳- تحلیل و نقد ادله‌ی قول مشهور

همان گونه که در بیان قول مشهور مشاهده شد، مشهور برای اثبات سخن خود به ادله‌ی مختلفی استناد کرده‌اند. به طور کلی می‌توان ادله‌ی قول مشهور را در چند محور معرفی و بررسی کرد.

۳-۱- استناد به حدیث مشهور نبوی «أنت و مالک لأبیک»

عده‌ی کثیری از فقها، مانند صاحب جواهر و محقق اردبیلی با استناد به حدیث مزبور پدر را از مجازات سرقت معاف دانسته، لیکن عموم ادله و جوب قطع را نسبت به مادر جاری می‌دانند. به نظر می‌رسد این استدلال ناتمام است، زیرا تمسک به روایت مذکور و مفهوم‌گیری از آن تنها در قالب مفهوم لقب امکان‌پذیر است که اصولیون آن را اضعف مفهومات دانسته‌اند (مظفر ۱۳۸۱: ج ۱، ص ۱۰۷؛ خراسانی ۱۴۰۹: ج ۲، ص ۱۳۲). به تعبیر فلاسفه و منطقیون اثبات شی نفی ما عدا نمی‌کند، زیرا در این صورت لازم است نظر فقها مبنی بر اینکه یکی از شرایط وجوب و تحقق حد سرقت، انتفاء

رابطه‌ی ابوت است (آن لایکون والدا من ولده) را بدین معنا در نظر گرفت که چون در روایات لفظ ولد (پسر) آمده است، چنانچه پدر از اموال دختر خود سرقت کند دست وی قطع می‌شود، که این نظر بالضرورة باطل است. همچنین باید توجه داشت ظاهراً وصف آب بودن - که در حدیث آمده است - به لحاظ بیان غالب موارد بوده است، زیرا بیشترین مرتکبین جرم سرقت مردان هستند. صاحب کتاب *مسالک الافهام الی آیات الاحکام* در مورد آیه‌ی سرقت و علت تقدم سارق بر سارقه در آن چنین می‌نگارد: «مقدم شدن سارق بر سارقه - برخلاف آیه‌ی زنا که در آن زانیه بر زانی مقدم شده است - به خاطر این است که غالب وقوع سرقت در مردان است. برخلاف زنا که غالب مرتکبین آن زنان می‌باشند» (فاضل کاظمی ۱۴۲۱: ج ۴، ص ۲۰۳).

در تفسیر نمونه درباره‌ی آیه‌ی مزبور آمده است: «در اینجا مرد بر زن مقدم شده است، در حالی که در آیه‌ی زنا، زن بر مرد مقدم ذکر شده است. این تفاوت شاید به خاطر آن باشد که در مورد دزدی عامل اصلی بیشتر مردانند و در ارتکاب زنا عامل و محرک مهم‌تر زنان» (مکارم شیرازی ۱۳۶۸: ج ۴، ص ۳۷۴).

طبرسی در *مجمع‌البیان* در این باره چنین می‌نگارد: «و بدان جهت اینجا مرد را پیش از زن آورده است که دزدی‌ها بیشتر به وسیله‌ی مردان جامعه انجام می‌شود؛ همان‌گونه که در آیه‌ی بیانگر کیفر فحشا، زنان را پیش‌تر آورده؛ چرا که زنان بی‌بندوبار بیشتر امکان انجام این عمل زشت را برای

مردان هرزه پدید می‌آورند» (طبرسی ۱۴۰۶: ج ۷، ص ۱۲۴).

سیوطی در *الاتقان* درباره‌ی علت تقدیم سارق بر سارقه چنین می‌نگارد:
«قدم السارق علی السارقه؛ لأن السرقه فی الذکور أكثر و الزانیه علی الزانی؛ لأن
الزنی فیهن أكثر» (سیوطی ۱۴۱۶: ج ۲، ص ۳۹).

راوندی در *فقه‌التقرآن* خود در مورد آیه‌ی زنا آورده است: «و إنما ابتدئ
هنا بذكر النساء، و فی آیه السرقه بالرجال؛ للتغلیب» (راوندی ۱۴۰۵: ج ۲، ص ۳۹۲).
پس در اینجا دیگر قید مفهومی ندارد و حکم آن مانند آیه‌ی شریفه «و
ربائبکم اللاتی فی حجورکم»^۱ می‌باشد که قید در دامن شما، قید توضیحی
به لحاظ غالب موارد است. علامه مظفر در این باره چنین می‌نگارد: «فأنه
لامفهوم لمثل هذه القضیه مطلقاً...؛ لانها غالباً تكون كذلك» (مظفر، همان: ج ۱،
ص ۱۰۱).

۳-۲- تمسک به قیاس اولویّت

چنان‌که بیان شد برخی از فقها به این تقریب که در قتل عمد پدر به
خاطر کشتن فرزند قصاص نمی‌شود پس به طریق اولویت حد سرقت نیز
بر وی جاری نمی‌شود. بنابراین پدر را از مجازات سرقت معاف کرده، اما
عموم ادله را نسبت به مادر جاری دانسته‌اند. این استدلال نیز مخدوش
است، زیرا در قصاص از هاق نفس مطرح است، حال آنکه مورد سرقت قطع

۱- حُرِّمَتْ عَلَیْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ... وَ رَبَائِبُكُمْ اللَّاتِیَ فِی حُجُورِكُمْ (نساء: ۲۳)؛ حرام شده است بر
شما، مادرانتان، و دختران... و دختران همسران که در دامن شما پرورش یافته‌اند...

دست می‌باشد و نمی‌توان چنین استدلال کرد که فی‌المثل چون مجازات اشد که همان قصاص است نفی شده بنابراین حد قطع نیز که مجازات اخف است منتفی می‌شود. چه بسا مجازات سنگین در بسیاری از موارد تبدیل به مجازات خفیف‌تر شود؛ بلکه شاید عکس این استدلال با قواعد عقلی و منطقی سازگارتر باشد. یعنی اگر گفته شود چون مجازات خفیف‌تر نفی شده، بنابراین مجازات شدید نیز منتفی می‌شود. این استدلال تا حدودی صحیح به نظر می‌رسد، زیرا در صورت نفی مجازات خفیف، وجود و باقی ماندن مجازات شدید غیر ممکن است؛ همان‌گونه که یکی از فقهای معاصر با انتقاد از استدلال به قیاس اولویت در این زمینه چنین می‌نگارد: «اشکال این سخن این است که اولویتی وجود ندارد، زیرا قصاص نابودی و محو شدن از صفحه‌ی وجود است، برخلاف قطع که جدایی دست است و هرگاه شارع به عدم قتل پدر به خاطر کشتن فرزندش حکم کند. این حکم مستلزم عدم جواز اجرای حد بر پدر است، در حالی که حد سرقه بی‌هیچ شکی مجازاتی خفیف‌تر از قتل است، پس ممکن است اقتضای بزرگداشت او عدم قتل وی باشد؛ لیکن این امر موجب رفع مطلق حد از وی نمی‌شود» (گلبایگانی ۱۴۱۲: ج ۳، ص ۵۱).

البته تمام این استدلال‌ها در صورتی است که این‌گونه استنتاج‌ها جزء استحسانات و قیاس‌های ظنی شمرده نشود که در این صورت بحث در مورد آن اول کلام خواهد بود.

۳-۳- استدلال به وجود اجماع

همان‌گونه که گذشت برخی از فقها مانند ابن ادریس و محقق اردبیلی در شمول ادله‌ی وجوب قطع نسبت به مادر ادعای اجماع کرده‌اند، لیکن استدلال به اجماع در مبحث مذکور از چند جهت مخدوش است، زیرا از یک سو، این مسئله اجماعی نیست؛ چون علاوه بر اینکه برخی از فقهای متقدم به بیان مسئله نپرداخته‌اند، حلبی و علامه نیز قول به خلاف نقل کرده‌اند؛^۱ از سوی دیگر حتی با قبول وجود اجماع، چنین اجماعی به دلیل مدرکی بودن (وجود روایت در مسئله) از حجیت ساقط است، زیرا مطابق نظر اصولیین حجیت اجماع از جهت کشف قول معصوم است و از آنجا که مستند اجماع مدرکی معلوم و در دسترس فقیه می‌باشد، وی می‌تواند بدان مراجعه کند؛ تا اگر آن دلیل نزد وی معتبر باشد طبق آن فتوا دهد و گرنه آن را رد کند. ارزش اجماع مدرکی همانند ارزش مدرک آن است و جز آن اعتباری ندارد (سبحانی ۱۴۱۸: ج ۲، ص ۵۶؛ جزائری ۱۴۱۴: ج ۴، ص ۳۸۶).

۳-۴- نبود ایجاد شبهه نسبت به مادر

برخی از فقها همانند ابن ادریس - چنان‌که رأی وی در بیان اقوال مشهور نقل گردید- بر این عقیده‌اند که در مورد اجرای حد قطع نسبت به پدر صاحب مال شبهه وجود دارد که در این صورت مطابق حدیث نبوی «ادراءوا

۱- تاریخ وفات حلبی سال ۴۴۷ می‌باشد؛ بنابراین وقوف به رأی وی برای ابن ادریس که متوفی به سال ۵۹۸ است، ممکن بوده است (سبحانی ۱۴۲۴: ص ۱۲۳ و ۱۶۶؛ گرجی ۱۴۲۱: ص ۲۱۶ و ۲۲۳).

الحدود بالشبهات» اجرای حدود با اندک شبهه‌ای متوقف خواهد شد، اما در مورد مادر چنین شبهه‌ای موجود نیست؛ بنابراین عمومات و اطلاقات ادله‌ی وجوب قطع نسبت به وی جاری می‌شود. اما باید گفت ایجاد و یا عدم ایجاد شبهه نسبت به مادر اوّل کلام است و اینکه در مورد وی شبهه به وجود نمی‌آید ادعایی است که باید اثبات شود. در مباحث بعد بیان خواهد شد که در مورد مادر نیز این شبهه به طور جدی مطرح است.

۴- بررسی و تحلیل ادله‌ی قائلین به استثنای مادر

مطالعه و تأمل در آراء قائلین به استثنای مادر، نشان می‌دهد که ایشان به ادله‌ی گوناگونی برای اثبات مدعای خویش استناد کرده‌اند که در ذیل بررسی و تبیین خواهند شد.

۴-۱- اشتراک پدر و مادر در عنوان أب

چنان‌که در بیان قول علامه حلی گذشت، ایشان یکی از علل تعمیم حکم به مادر را اشتراک والدین در عنوان أب دانسته بود. منظور ایشان این است که در لغت عرب به مادر نیز عنوان أب اطلاق می‌شود. با مراجعه به کتب لغت مشخص می‌شود که این سخن چندان هم خالی از قوت نیست. راغب اصفهانی در مفردات خویش پس از آنکه در ابتدا أب را به معنای والد می‌داند در ادامه ذکر می‌کند: «و یسمی کلّ من کان سببا فی ایجاد شیءٍ أو صلاحه أو ظهوره أباً...» (راغب، همان: ۵۷). هر که سبب اصلاح، ایجاد و ظهور چیزی

بشود نسبت به آن آب است. صاحب کتاب التحقیق فی کلمات القرآن پس از نقل معانی گوناگون کلمه‌ی آب، در این باره چنین می‌نگارد: «انّ الأصل الواحد فی هذه المادّه هو التریبه فی جهة مادیه أو معنویّه، و بلحاظ هذا المفهوم يوجد للأب مصادیق حقیقه کثیره». وی در ادامه برای اثبات سخن خود به بیان مصادیقی از آیات قرآن می‌پردازد: «یا بنی آدم لا یفتنکم الشیطان کما أخرج أبویکم من الجنّه^۱ و لأبویه لكلّ واحدٍ منهما السدس^۲ فإن لم یکن له ولد و ورثه أبواه...»^۳ (مصطفوی ۱۴۰۲: ج ۱، ص ۲۷؛ طریحی ۱۴۱۶: ج ۱، ص ۱۵).

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، این لغت در حقیقت در مورد مادر نیز می‌تواند استعمال شود و حتی نیازی نیست که در مانحن فیه به استعمال لغت مذکور در این معنا یقین شود، و وجود شک و شبهه در دلالت لغت کفایت می‌کند، زیرا حدود با اندک شبهه‌ای ساقط می‌شوند و چه شبهه‌ای بالاتر از شک در دلالت و شمول یک لغت نسبت به مصداقی خاص است؟

شایان توجه است که غالب فقهای اهل سنت مادر را نیز مانند پدر از مجازات سرقت معاف و یکی از ادله‌ای که در رفع مجازات مادر بدان استناد کرده‌اند حدیث مذکور است. ابن قدامه‌ی حنبلی در این زمینه چنین می‌نگارد: «حد قطع بر والد به علت سرقت از مال فرزندش جاری نمی‌شود

۱- اعراف: ۲۷؛ ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد؛ آن‌گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد...

۲- نساء: ۱۱؛ و برای هر یک از پدر و مادر او، یک ششم میراث است...

۳- نساء: ۱۱؛ اگر (میت) فرزندی نداشته باشد؛ و (تنها) پدر و مادر از او ارث برند...

هر قدر هم که پایین تر رود و در این حکم پدر و مادر و پسر و دختر و جد و جدی پدری و مادری یکسان‌اند، و این قول اهل علم است؛ از جمله مالک و ثوری و شافعی و اصحاب رأی و ابو‌ثور و ابن منذر گفته‌اند: «مطابق با ظاهر قرآن حد قطع بر هر سارقی جاری می‌شود...؛ دلیل سخن ما سخن مشهور پیامبر (ﷺ) است که فرمود: تو و مالت برای پدرت می‌باشید و نیز سخن ایشان که فرمود: پاکیزه‌ترین چیزی که انسان می‌خورد، حاصل دسترنجش است و فرزند انسان نیز جزء کسب اوست (ابوداؤد ۱۴۰۸: ج ۲، ص ۲۵۹) و در لفظ از مال فرزندان بخورید... (ابن حنبل ۱۴۱۱: ج ۲، ص ۲۱۴) و جایز نیست قطع دست انسان به خاطر اخذ آنچه که پیامبر (ﷺ) امر به اخذ آن نموده است... و (دلیل دیگر این است که) حدود با شبهات دفع می‌شوند» (ابن قدامه: ج ۱، ص ۲۸۵).

به‌طور کلی فقهای اهل سنت به دو دلیل عمده برای استثنای خویشاوندان از مجازات سرقت استناد کرده‌اند؛ یکی وجود روایات متعدد در باب از جمله روایت مشهور «انت و مالک لایبک»؛ و دوم قاعده‌ی درء حد به واسطه‌ی عروض شبهه. استناد به دو دلیل مزبور در کتب فقهی اهل سنت به وفور مشاهده می‌شود (ابن حزم ۱۴۰۸: ج ۱۲، ص ۳۳۹-۳۳۴؛ ابن رشد قرطبی ۱۴۰۸: ج ۲، ص ۴۵۱؛ الزحیلی ۱۴۰۹: ج ۶، ص ۱۰۱ و ۱۰۲؛ سرخسی ۱۴۰۶: ج ۹، ص ۱۸۸ و ۱۸۹).

۲-۴- استدلال به مذاق شرع

مذاق شریعت در اصطلاح به آگاهی از سبک، سیاق و آهنگ شارع در جعل احکام گفته می‌شود که از راه‌های گوناگونی به دست می‌آید و فقیه با این آگاهی، توانایی فهم و درک حکم شرعی را پیدا می‌کند، زیرا این حکم را با روش شارع در آن باب و یا ابواب گوناگون سازگار می‌بیند.

در بعضی موارد حکم مستند به مذاق شارع می‌شود، به گونه‌ای که اگر حکم معتبر شناخته نشود، آثار نامطلوب و پذیرفته نشده خواهد داشت؛ برای صاحب جواهر در باب زکات، هنگام شک در رسیدن به نصاب، اختیار را لازم می‌داند و در استدلال برای وجوب آن استناد به مذاق شارع می‌کند و در ادامه با ارائه‌ی مثال‌هایی می‌گوید: «در صورت عدم حکم به وجوب همان‌طور که روشن است بسیاری از واجبات ساقط می‌شود» (نجفی، همان: ج ۱۵، ص ۱۹۶). شبیه همین سخن و استدلال را سید محسن حکیم نیز در مستمسک عروه بیان می‌کند (حکیم ۱۴۰۴: ج ۹، ص ۱۲۹).

امام خمینی در مکاسب محرمة به حرمت نقاشی از بت‌ها فتوا داده و معتقد است: «ما از مذاق شارع می‌فهمیم که وی به بقای آثار شرک برای تعظیم بقای آثار آنها راضی نیست» (خمینی ۱۴۱۰: ۲۶۹).

محقق خوئی برای افتا و مرجعیت شریعی را لازم دانسته است، ایشان در شرط بودن بلوغ، عدالت، رجولیت، نداشتن نقص دینی و دنیایی و علم در مرجع تقلید به مذاق شارع استناد می‌کند (غروی ۱۴۱۰: ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۴۰).

و ۳۴۶).

همان‌گونه که گذشت، منتظری از فقهای است که برای اثبات استثنای مادر از مجازات سرقت به مذاق شرع استدلال کرده است، زیرا دین مبین اسلام اهتمام ویژه‌ای به رعایت حقوق والدین نموده است.

ملاصالح مازندرانی در شرح حدیثی که پیشتر ذکرش گذشت و در آن فردی نزد پیامبر (ﷺ) آمده بود و از او پرسیده بود که به چه کسی خدمت کنم و پیامبر در جواب سه مرتبه گفته بود به مادرت، و در مرتبه‌ی چهارم به نیکی در حق پدر سفارش کرده بود، چنین می‌نگارد: «ذکر الأب فی المرتبه الرابعه یشعر بأن للام ثلاثه أرباع البر... و لعل وجه ذلك كثره ما تلقى من ألم الحمل و مشقه الوضع و مقاساه الرضا و التریبه و شده المحبه» (مازندرانی ۱۳۸۲: ج ۹، ص ۲۳).

در حدیثی تقریباً مشابه نقل شده است که شخصی به پیامبر اکرم (ﷺ) عرض کرد: «یا رسول الله من أحق الناس بحسن الصحبه؟ قال: أمک، قال: ثم من؟ قال: أمک، قال: ثم من؟ قال: أمک، قال: ثم من؟ قال: أبوک» (مجلسی ۱۴۰۴: ج ۸، ص ۴۲۰؛ مازندرانی، همان: ج ۹، ص ۲۴).

به نظر می‌رسد مشارالیه با توجه به احادیثی اینچنین که شاید نوعی تواتر معنوی دارند و حتی مادر را در جایگاهی بالاتر از پدر قرار می‌دهند، مذاق شارع را کشف کرده باشد.

استدلال به مذاق شریعت می‌تواند مقدمه‌ای برای هموار کردن فهم و ادراک دلیل بعدی باشد که از نظر نگارنده مهم‌ترین و موجّه‌ترین دلیل در اثبات استثنای مادر است.

۳-۴- تنقیح مناط و الغای خصوصیت از پدر

به نظر می‌رسد بهترین و قاطع‌ترین دلیل برای اثبات استثنای مادر از مجازات سرقت، استفاده از شیوه‌ی تنقیح مناط و الغای خصوصیت باشد. تنقیح مناط به معنای شناسایی علت حکم از کلام شارع از راه حذف ویژگی‌های غیردخیل می‌باشد که از اصطلاحات اصول فقه و از شیوه‌های استنباط حکم است که در پرتو اجتهاد و نظر، علت حکم از اوصاف غیر دخیلی که در نص آمده، شناسایی و در نتیجه حکم به تمامی مواردی که علت در آنها وجود دارد تعمیم داده می‌شود (هاشمی شاهرودی ۱۴۲۶: ج ۲، ص ۶۴۴).

از دیگر شیوه‌های استنباط حکم، الغای خصوصیت است. الغای خصوصیت که به آن الغای فارق نیز گفته می‌شود، به معنای حذف ویژگی‌های غیر مؤثر در حکم است. الغای خصوصیت حذف اوصاف و ویژگی‌هایی است که در دلیل حکم، همراه با موضوع است، اما نزد عرف دخالتی در ثبوت آن حکم برای آن موضوع ندارد و نتیجه‌ی آن شمول حکم به مواردی است که فاقد آن اوصاف است؛ برای مثال آیه‌ی «الذین یرمون المحصنات ثمّ لم یأتوا بأربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلد» (نور: ۴) حدّ قذف

کننده‌ی زنان محصن را بیان می‌کند و نسبت به قذف کننده‌ی مردان محصن ساکت است، اما با الغای خصوصیت زن بودن، حد یاد شده نسبت به قذف کننده‌ی مردان نیز جاری می‌شود.

۴-۳-۱- تفاوت الغای خصوصیت با تنقیح مناط

گروهی از اصولیون این دو را یکی دانسته‌اند؛ لیکن برخی بین آن دو تفاوت قائل شده و گفته‌اند: تنقیح مناط، به دست آوردن ملاک و علت حکم با حذف علت‌های محتمل و در نتیجه تعمیم موضوع است، اما الغای خصوصیت، حذف ویژگی‌های مورد نصّ است هر چند احتمال علت بودن محذوف نرود. از این‌رو، در الغای خصوصیت به صرف حذف اوصاف و بدون تعیین علت، حکم عمومیت می‌یابد؛ البته با الغای خصوصیت به اجمال می‌توان فهمید که علت حکم در موضوع با خصوصیت و موضوع بدون خصوصیت یکی است؛ چنانچه در تنقیح مناط نیز با به دست آوردن علت، معلوم می‌شود ویژگی‌های همراه موضوع، در حکم دخالت نداشته‌اند؛ برای مثال، با به دست آوردن علت حرمت خمر یعنی مست کننده بودن آن، خصوصیت نداشتن عنوان خمر و دیگر اوصاف آن مانند رنگ در ثبوت حکم معلوم می‌شود.

شرط الغای خصوصیت آن است که اوصاف و ویژگی‌های مذکور در دلیل حکم - بر حسب فهم عرف - دخالتی در ثبوت حکم برای موضوع نداشته باشد. این نوع الغای خصوصیت، صحیح و معتبر است و نقش مهمی

در مقام استنباط احکام دارد، زیرا در موارد بسیاری، توسعه‌ی دایره‌ی دلیل حکم، بر الغای خصوصیت متوقف است و بدون آن، حکم بسیاری از موضوعات به دست نمی‌آید (لنگرودی ۱۳۷۶: ج ۲، ص ۴۹۸؛ کاظمی ۱۴۰۴: ج ۳، ص ۲۴؛ مکارم ۱۴۱۶: ج ۲، ص ۵۱۹؛ بحرانی ۱۴۰۶: ج ۴، ص ۱۹۳).

با توجه به تعریف اصولیین از این دو و نقش اساسی فهم و درک عرفی - که در مقام استنباط از طریق الغای خصوصیت اهمیت ویژه‌ای دارد - ممکن است بتوان حکم موجود در مسئله را با الغای خصوصیت از پدر به مادر نیز تعمیم داد زیرا بر حسب فهم عرفی در پدر بودن خصوصیت و ویژگی خاصی وجود ندارد، تا وی را در حکم مزبور از مادر متمایز کند؛ بلکه همان‌گونه که بیشتر بیان شد اهتمام شارع به وی اگر بیشتر از پدر نباشد، کمتر نیز نیست.

همچنین به نظر می‌رسد مناط و علت حکم در نزد عرف و قائلین به استثنای مادر لزوم احترام و بزرگداشت والدین است و دلیل اینکه در روایات در خصوص مادر سخنی گفته نشده است مبتلا به نبودن وی بوده است، زیرا همان‌طور که بسیاری از مفسران در تفسیر آیه‌ی سرقت بدین امر تصریح کرده بودند، غالب وجود سرقت در مردان است. شاید بازگشت سخن علامه در تأیید سخن حلبی که می‌گوید: «لاشتراکهما فی وجوب الإعظام»؛ «اشتراک والدین در وجوب بزرگداشت»؛ بازگشت به همین فهم عرفی و درک ایشان از

علت و مناط حکم باشد.^۱

۱- سؤالی که در اینجا ممکن است به ذهن خطور کند این است که با توجه به اینکه تنقیح مناط نیز مانند قیاس مستنبط‌العله در نهایت با معیار قرار دادن علتی موارد دیگری را به موضوع ملحق می‌کند، پس فرق آن با قیاس مستنبط‌العله در چیست؛ در حالی که اصولیون شیعه قیاس مستنبط‌العله را حجت نمی‌دانند. در جواب این سؤال برخی از فقها چنین آورده‌اند: «در قیاس مستنبط‌العله به علت حکم نظر می‌شود؛ درحالی‌که در تنقیح مناط به موضوع نظر می‌شود و فرق بین موضوع و علت نیز واضح است؛ چرا که موضوع عبارت است از عنوان مشتمل بر تمامی چیزهایی که در تنجیز تکلیف و فعلیت آن دخالت دارد؛ مانند عنوان مستطیع در وجوب حج، اما علت در سلسله مبادی و اغراض حکم داخل است. علاوه بر آنکه الغاء خصوصیت و تنقیح مناط راهی است به سوی مشخص کردن دایره‌ی منطوق و گسترش آن و ربطی به مفهوم ندارد. بنابراین هرگاه به واسطه‌ی الغاء یا تنقیح از مورد دلیلی به دلیل دیگر عبور کرده و حکم دلیل اول را برای آن نیز اثبات کردیم. چنانچه واضح است، چنین دلالتی از سنخ دلالت منطوق شمرده می‌شود نه از سنخ مفهوم» (مکارم شیرازی، همان: ج ۲، ص ۴۷۵)، لیکن به نظر می‌رسد این قول ایراد دارد و بر سخن فوق دو اشکال وارد است؛ اشکال اول، واقع آن است که تنقیح مناط و نیز قیاس مستنبط‌العله هر دو بر مبنای برهان علیت به وجود آمده‌اند و به تعبیر واضح‌تر جزء مصادیق آن می‌باشند و هر کسی که تنقیح مناط می‌کند در مرحله‌ی اول وجود رابطه‌ی بین موضوع و حکم را پذیرفته است؛ برای مثال در مورد اعرابی که معصوم به او فرموده در شک بین سه و چهار، بنا را بر اکثر بگذارد؛ قدر مسلم آن است که علت صدور این حکم وجود صورت مسئله و به تعبیری موضوع آن بوده است و سپس نسبت هر گزاره‌ی را که در صورت مسئله آمده است با حکم می‌سنجد، اگر دید لابلشروط است آن را ملغی می‌کند، با توجه به آنکه علت را (مثل شک بین سه و چهار) فهمیده است، احتمال علت بودن چیز دیگر (مثل اعرابی بودن شخص) را نفی می‌کند؛ به عبارت دیگر یک فقیه با احراز اشتراط امری حکم به الغای امر دیگر می‌کند (میرزای قمی ۱۳۷۸: ج ۲، ص ۸۵؛ حکیم ۱۴۱۸: ج ۱، ص ۳۰۱). اشکال دوم، در تنقیح مناط اینکه تنها باید با توجه به منطوق، مناط را مشخص کرد دلیلی ندارد و چه بسا از راه مفهوم دلیل بتوان مناط حکم را به دست آورد. شاهد صدق این مدعا قیاس اولویت، که بین اصولیون به اجماع پذیرفته شده و مصادق بارز مفهوم موافقت است، می‌باشد. در مثال معروف «تحریم ضرب والدین» با توجه به آیه‌ی «و لا تنقل لهما اف» بدیهی است که الغای خصوصیت از تافیف، و تسری تحریم به ضرب با توجه به مفهوم صورت گرفته است. به نظر می‌رسد بنیادی‌ترین تفاوتی که بین قیاس مستنبط‌العله و تنقیح مناط می‌توان برشمرد؛ همچنان‌که پاره‌ای از فقهای معاصر نیز بدان تصریح کرده‌اند، مربوط به محور کشف مناط است، زیرا در قیاس مستنبط‌العله از طریق ظن برای کشف مناط تمسک می‌شود. لیکن در تنقیح مناط از راه قطع اگر چه قطع عرفی، برای یافتن مناط استدلال می‌شود و تنقیح مناط قطعی آن است که عرف و سیره‌ی عقلاء در مورد تنقیح به طور شفاف و قطعی صحه بگذارد و این نوع تنقیح مناط قطعاً حجت است (خمینی ۱۴۱۸: ج ۵، ص ۱۹۲؛ لنگرودی، همان: ج ۲، ص ۵۰۰-۴۹۸).

نکته‌ای که در اینجا بیان آن ضروری می‌نماید این است که، بنا بر نظر عدلیه که قائل به حسن و قبح ذاتی افعال و امکان درک آنها توسط عقل هستند، احکام شریعت به واقع تابع مصالح و مفاسدی است که این مصالح و مفاسد ملاکات احکام و از سلسله‌ی علل آن بوده و احکام حدوداً و بقائاً دائرمدار آنها هستند. این ملاک‌ها گر چه نسبت به جزئیات احکام عبادی و بخشی از امور غیر عبادی امکان کشف قطعی ندارند و از این رو طبق اصل اولی چنین احکامی ثابت و غیرمتغیرند، ولی مصالح و فلسفه‌ی بعضی دیگر از احکام به‌ویژه برخی احکام اجتماعی و جزایی اسلام برای عقل صائب جمعی انسان‌ها که به دور از نفسانیات و جمود بوده و آگاه به فضا و محیط تشریح و شرایط گوناگون آن باشند، کشف کردنی و در دسترس می‌باشند و می‌توان گفت این‌گونه احکام علاوه بر اسرار احتمالاً مرموز و غیبی و نامفهوم برای انسان‌ها مصالح قابل فهم و درک عقل عادی نیز دارند، زیرا بخش عمده‌ای از آنها امضایی است که قبل از شرع عقل خدادادی انسان که حجت کبراست به آنها راه یافته و لااقل بخشی از حکمت آن را به دست آورده است و شرع و شارع خالق عقل نیز آن را تأیید کرده است و به لحاظ توانایی عقل بر درک ملاکات و علل این‌گونه احکام است که در بسیاری از ادله‌ی نقلی به علل ارتکازی و مفهوم آنها اشاره شده است؛ مانند اینکه در وجه تشریح قصاص آن را مایه‌ی حیات جامعه دانسته و ثبوت چنین حیاتی را نزد عقلا امری بین‌شمرده و خطاب به آنها فرموده است: «و لکم

فی القصاص حیاہ یا اُولی الألباب».^۱ همچنین در روایت اسحاق بن عمار از حضرت باقر (ع) آمده است که «شخصی که قسمتی از گوش فرد دیگری را بریده بود، برای قضاوت به محضر امام علی (ع) آورده شد، آن حضرت حکم به قصاص از فرد جانی فرمودند، ولی او قطعه‌ی بریده شده را به مکان خود چسبانید و التیام یافت، مجنی علیه دوباره به محضر امام (ع) آمده، تقاضای قصاص کرد. امام (ع) برای بار دوم نیز دستور فرمود تا جانی قصاص و قسمت بریده از گوش وی دفن شود و فرمودند: «انما یکون القصاص من أجل الشین»؛^۲ «قصاص تنها به خاطر زشتی و عیبی است که بر مجنی علیه وارد شده است» (حر عاملی، همان: ج ۲۹، ص ۱۸۵؛ طوسی ۱۴۰۷: ج ۱۰، ص ۲۷۹؛ فیض کاشانی ۱۴۰۶: ج ۱۶، ص ۶۸۹).

این قبیل تعلیلات در احکام جزایی و غیرجزایی فراوان آمده است. ارتکازاتی که در کنار این احکام وجود دارد نیز در مقام استنباط احکام، به عنوان قرینه‌ای متصل نقش مهمی در توسعه و یا تضییق مدلول آیات و روایات دارد؛ بلکه باید گفت در مواردی اساساً حکم شرعی حدوداً و بقائاً دایرمدار آنها می‌باشد (منتظری ۱۴۲۹: ۳۲؛ همو ۱۴۰۹: ج ۴، ص ۵۹؛ مرعشی شوشتری ۱۴۲۷: ج ۱، ص ۴۰).

۱- بقره: ۷۹

۲- «ان رجلاً قطع من بعض اذن رجل شیئاً فرغ ذلك الى علی علیه السلام فأقاده فأخذ الآخر ما قطع من أذنه فردّه علی أذنه بدمه فالتحمت و برئت فعاد الآخر إلى علی علیه السلام فاستقاده فأمر بها فقطعت ثانی و أمر بها دفنت و قال علیه السلام انما یکون القصاص من أجل الشین».

با توجه به توضیحات فوق، به نظر می‌رسد در مانحن فیه هم می‌توان به ملاک حکم پی برد، زیرا هر آنچه در پدر وجود دارد، در مادر نیز موجود است و از نظر عرف خصوصیت خاصی در پدر نیست که در مادر موجود نباشد؛^۱ بنابراین می‌توان با الغای خصوصیت، حکم را به مادر نیز تعمیم داد.

۴-۴- استدلال به قاعده‌ی درء (ادءوا الحدود بالشبهات)

در تقریب استدلال به قاعده‌ی مذکور باید گفت مفاد اجمالی قاعده آن است که در مواردی که وقوع جرم یا انتساب آن به متهم و یا مسئولیت و استحقاق مجازات وی به جهتی محل تردید و مشکوک باشد به موجب این قاعده بایستی جرم و مجازات را منتهی دانست. تمامی فقهای امامیه بلکه فقهای اسلام در موارد متعددی به این قاعده استناد کرده، بر طبق آن فتوا

۱- در قرآن که اولین و مهمترین منبع استنباط احکام است، خداوند پیوسته از نیکی به والدین سخن گفته و آنها را در عرض هم قرار داده است. خداوند در آیات ۲۳ و ۲۴ سوره بنی اسرائیل میفرماید: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا؛ وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلْمِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا»؛ «و پروردگارت فرمان داده جز او را نپرستید! و به پدر و مادر نیکی کنید! هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار! و بر آنها فریاد مزن! و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگوارانه به آنها بگو! و بال‌های تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر! و بگو: پروردگارا! همان‌گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده.» خداوند در چهار آیه از قرآن با عبارات مشابه: «و بالوالدین احسانا» خواستار نیکی به هر دوی آنها شده است (بقره: ۸۳؛ نساء: ۳۶؛ انعام: ۱۵۱؛ اسرا: ۲۳). در روایتی از پیامبر اکرم (ﷺ) نقل شده است که ایشان فرمودند: «أقم مع والدیک، فالذی نفسی بیده لأنسهما بک یوما و لیله خیر من جهاد سنه» (کلینی، همان: ج ۲، ص ۱۶۰؛ حرعاملی، همان: ج ۱۵، ص ۲۰). از آیات مذکور و اینگونه روایات که در حد توانر معنوی قرار دارند، به خوبی و خوب تکریم و بزرگداشت آندو و نبود هیچ‌گونه فارقی بین آنها به خوبی استنباط می‌شود.

داده‌اند. در بیشتر بلکه در تمامی مسائل جزایی، هرگاه شبهه‌ای پیش آمده است فقهای امامیه و عامه با تعبیری مانند «لأنه من الشبهة الدارئة» قائل به عدم مجازات متهم شده‌اند (العاملی ۱۴۱۳: ج ۸، ص ۱۵؛ نجفی، همان: ج ۴۱، ص ۵۵۹؛ سرخسی ۱۴۰۶: ج ۹، ص ۹۶). باید گفت اگر چه عده‌ای از فقها در ضابطه و معیار تحقق شبهه، ظن، شک و حتی صرف احتمال را کافی دانسته‌اند (حائری طباطبایی ۱۴۱۸: ج ۱۵، ص ۴۳۴؛ العاملی: ج ۱، ص ۳۷۷)، اما با نظر فقهای مانند امام خمینی (ره) که در تحقق عنوان شبهه صرف احتمال یا هر نوع گمان را کافی نمی‌دانند بلکه وجود گمان معتبر یعنی ظنون خاص مانند بینة را لازم می‌دانند (خمینی ۱۴۲۲: ج ۲، ص ۴۵۶) دیگر ممکن نیست بتوان به قاعده‌ی مذکور استناد کرد.

هر چند در هر حال به نظر می‌رسد با وجود ادله‌ی دیگری که بیان آن گذشت - از جمله شمول لفظ آب نسبت به مادر - و به‌خصوص شیوه‌ی تنقیح مناط - که اصولاً مفید قطع می‌باشد - باید به اجرا نشدن حد بر ایشان قائل شد.

شایان توجه است که قانون‌گذاران در قانون مجازات جدید به صراحت جد پدری را نیز از مجازات سرقت معاف کرده‌اند؛ حال آنکه اگر قرار است

۱- ماده‌ی ۲۶۸ قانون مجازات جدید (مصوب ۱۳۹۲) در این باره مقرر می‌دارد: «سرقت در صورتی موجب حد است که دارای تمام شرایط زیر باشد: ... ۶- سارق پدر یا جد پدری صاحب مال نباشد؛ در حالی که در بند ۱۱ ماده‌ی ۱۹۸ قانون مجازات سابق فقط لفظ پدر ذکر شده بود: «سارق پدر صاحب مال نباشد...»

روی لفظ پدر جمود شود و فقط به قدر متیقن اکتفا شود، این لفظ فقط اختصاص به پدر بی واسطه خواهد داشت و اگر شبهه‌ای در این باره در مورد جد پدری وجود دارد، این شبهه عیناً بلکه حتی بسیار قوی‌تر در مورد مادر نیز مطرح است، و استثنا کردن جد پدری و مادر را داخل در عموم حکم قرار دادن، ترجیح بلامرجه بلکه طرد و دفع موضوعی است که مناط و ملاک قوی‌تری دارد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

اصل اولیّه در مورد مجازات سرقت، شمول آن نسبت به همه‌ی مرتکبین می‌باشد. لیکن فقهای امامیه با توجه به روایات و اجماعی که در مسئله وجود دارد پدر صاحب مال را از این مجازات استثنا کرده‌اند؛ اما مشهور فقها مادر را از استثناسدگان حکم مزبور ندانسته، عمومات و اطلاقات ادله مبنی بر اجرای مجازات سرقت را شامل وی دانسته‌اند؛ لیکن بررسی و واکاوی ادله‌ی این باب نشان می‌دهد که احتمال و امکان طرح استثنای مادر نیز از مجازات سرقت وجود دارد.

مشهور برای اثبات سخن خود به ادله‌ی مختلفی استناد کرده‌اند. یکی از ادله حدیث مشهور «أنت و مالک لأبیک» است، اما این استدلال ناتمام است زیرا تمسک به روایت مذکور تنها در قالب مفهوم لقب امکان‌پذیر است که اصولیون آن را اضعف مفهومات دانسته‌اند. همچنین به نظر می‌رسد وصف آب بودن به لحاظ بیان غالب موارد است، زیرا غالب وجود سرقت در مردان

می‌باشد؛ لذا در اینجا قید مفهومی ندارد.

استدلال به وجود اجماع در مسئله نیز ناتمام است، زیرا از یک سو علاوه بر اینکه برخی از فقهای متقدم اصولاً به بیان مسئله نپرداخته‌اند، ابوالصلاح حلبی و علامه نیز خلاف آن را نقل کرده‌اند و از طرف دیگر حتی در صورت قبول وجود اجماع، چنین اجماعی به دلیل مدرکی بودن یا محتمل‌المدرک بودن از حجیت ساقط است.

برخی از فقها مانند ابن ادریس به ادله‌ی دیگری استناد کرده‌اند؛ مانند اینکه نسبت به پدر صاحب مال شبهه وجود دارد، اما در مورد مادر چنین شبهه‌ای موجود نیست. لیکن باید گفت ایجاد شبهه و یا نبود شبهه نسبت به مادر اوّل کلام است و بررسی ادله نشان می‌دهد که در مورد مادر نیز این شبهه مطرح است.

هر چند بسیاری از فقها به استثنای مادر حکم نداده‌اند، اما برخی از قدما به ادله‌ی مختلفی در این خصوص استناد کرده‌اند و علت تعمیم حکم به مادر را اشتراک والدین در عنوان آب دانسته‌اند که البته با مراجعه به کتب لغت و شک در دلالت و شمول این لغت نسبت به مصداقی خاص (یعنی مادر) شبهه‌ای قابل اعتنا در مسئله مطرح می‌شود که به نظر می‌رسد طبق دیدگاه کسانی که در تحقق شبهه وجود احتمال را کافی دانسته‌اند مادر نیز مشمول استثنای والدین خواهد بود و در عموم و اطلاق وجوب اجرای حد باقی نخواهد ماند.

هر چند مذاق شریعت از ادله‌ی مستقل نیست، اما این دلیل نیز از دیگر ادله‌ای است که برخی از فقها در خصوص سقوط حد سرقت از مادر بدان استناد کرده‌اند. تقریب استدلال چنین است که با توجه به اهتمام اسلام به رعایت حقوق والدین و احادیثی که در حد تواتر معنوی در رعایت احترام و تکریم مادر وارد شده و حتی مادر را در جایگاهی بالاتر از پدر قرار می‌دهند، مذاق شارع که همانا لزوم تکریم هر دوی والدین است به خوبی کشف می‌شود. البته در چنین موردی با توجه به اینکه نتیجه تابع احس مقدمات است فقط به قید احتمال شارع مقدس به اجرای حد نسبت به مادر راضی نمی‌باشد.

به نظر می‌رسد بهترین و مستحکم‌ترین دلیل برای اثبات استثنای مادر، استفاده از شیوه‌ی تنقیح مناط غیر ظنی و الغای خصوصیت غیر ظنی باشد؛ زیرا با توجه به نقش اساسی فهم عرفی در مقام استنباط از طریق الغای خصوصیت می‌توان حکم موجود در مسئله را با الغای خصوصیت از پدر به مادر نیز تعمیم داد. چون درست هر آنچه در پدر موجود است، در مادر نیز وجود دارد، و از نظر عرف خصوصیت خاصی در پدر نیست که وی را از مادر متمایز کند؛ بلکه اگر اهتمام شارع به مادر اگر بیشتر از پدر نباشد، به یقین کمتر نیز نیست. بنابراین می‌توان با الغای خصوصیت غیر ظنی، حکم را به مادر نیز تعمیم داد.

استدلال به قاعده‌ی درء (سقوط حدود با ایجاد شبهه) از دیگر ادله‌ای است که قائلین به استثنای مادر مانند مرحوم منتظری بدان تمسک جسته‌اند، زیرا در هر حال به نظر می‌رسد با ادله‌ی مستحکمی که در راستای اثبات استثنای مادر بیان شد، اگر نتوان گفت حکم مادر را همانند حکم پدر دانست، دست‌کم در مورد اجرای حد نسبت به وی شبهه‌ای بسیار قوی و جدی مطرح است (طبق دیدگاه برخی فقها که در تحقق شبهه وجود احتمال را کافی دانسته‌اند) و باید به اجرا نشدن حد قائل شد.

با توجه به ادله‌ای که بیان شد، به نظر می‌رسد استدلال قائلین به الحاق مادر قوت چشمگیری دارد؛ لذا می‌توان پیشنهاد داد که در مورد مادر نیز به استثنای وی از مجازات حد سرقت قائل شد و ذیل ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی جدید مادر نیز ملحق به پدر و جدپدری شده و از مجازات حد سرقت معاف گردد.

منابع

- ◀ قرآن کریم
- ◀ ابن ابی عقیل عمانی، حسن بن علی. مجموعه فتاوی، قم.
- ◀ ابن ادریس حلی، محمد بن منصور ۱۴۱۰. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ◀ ابن جنید اسکافی، محمد بن احمد ۱۴۱۶. مجموعه فتاوی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ◀ ابن حزم، أبو محمد ۱۴۰۸ق. المحلی بالأثار، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ◀ ابن قدامه، عبدالله بن احمد. المغنی، مصر، مطبعه الامام.
- ◀ ابن رشد قرطبی، ابولید ۱۴۰۸ق. بدایه المجتهد و نهایه المقتصد، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ◀ ابوداود، سلیمان بن اشعث ۱۴۰۱۸ق. سنن، بیروت، دارالفکر.
- ◀ أحمد بن حنبل، أبو عبدالله ۱۴۱۱ق. مسند، بیروت، دارصادر.
- ◀ اردبیلی (محقق)، احمد بن محمد ۱۴۰۳ق. مجمع الفائده و البرهان، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ◀ بحر العلوم، سید مهدی ۱۴۰۵ق. الفوائد الرجالیه، تهران، مکتبه الصادق.
- ◀ بحرانی، یوسف بن احمد ۱۴۰۵ق. الحدائق الناضره فی أحكام العتره الطاهره، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ◀ تهرانی، آقابرگ ۱۴۰۳ق. الذریعه إلى تصانیف الشیعه، بیروت، دارالاضواء.
- ◀ جزائری، محمد جعفر ۱۴۱۴ق. منتهی الدرایه، قم، دارالکتاب الجزائری.
- ◀ حائری طباطبایی، سید علی ۱۴۱۸ق. ریاض المسائل، قم، مؤسسه آل البيت.
- ◀ حرّ عاملی، محمد بن حسن ۱۴۰۹ق. وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت.
- ◀ حکیم، سید محسن ۱۴۰۴ق. مستمسک العروه الوثقی، قم، کتابخانه مرعشی نجفی (رحمته).
- ◀ حکیم، محمد تقی ۱۴۱۸ق. الاصول العامه للفقّه المقارن، قم، مجمع جهانی اهل بیت.

- ◀ حلبی، ابوالصلاح تقی الدین ۱۴۰۳ق. الکافی فی الفقه، اصفهان، کتابخانه امیرالمؤمنین (علیه السلام).
- ◀ حلی (علامه)، حسن بن یوسف ۱۴۱۳ق. مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ◀ _____ ۱۴۱۳ق. قواعدالأحكام فی معرفه الحلال و الحرام، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ◀ _____ ۱۴۲۰ق. تحریرالأحكام الشرعیه علی مذهب الإمامیه، قم، مؤسسه امام صادق (علیه السلام).
- ◀ _____ ۱۴۱۰ق. إرشادالأذهان إلی أحكام الإیمان، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ◀ خراسانی، محمدکاظم ۱۴۰۹ق. کفایه الاصول، قم، مؤسسه آل البيت.
- ◀ خمینی، روح الله ۱۴۱۰ق. المكاسب المحرمه، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
- ◀ _____ ۱۴۲۲ق. تحریر الوسیله، قم، مؤسسه مطبوعات دار العلم.
- ◀ خمینی، سیدمصطفی ۱۴۱۸ق. تحریرات فی الاصول، تهران، مؤسسه نشر آثار امام خمینی.
- ◀ خوئی (محقق)، سیدابوالقاسم ۱۴۲۲ق. مبانی تکمله المنهاج، قم، مؤسسه إحياء آثار الخوئی (رحمته).
- ◀ راغب اصفهانی، حسین بن محمد ۱۴۱۲ق. مفردات ألفاظ القرآن، لبنان، دار العلم.
- ◀ راوندی، قطب الدین ۱۴۰۵ق. فقه القرآن، قم، کتابخانه مرعشی نجفی (رحمته).
- ◀ روحانی، سید صادق، فقه الصادق (علیه السلام)، مدرسه امام صادق (علیه السلام).
- ◀ الزحیلی، وهبه، الفقه الإسلامی وأدلته، دمشق، دارالفکر.
- ◀ سبحانی، جعفر ۱۴۱۸ق. الموجز، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
- ◀ _____ . تذکره الأعیان، قم، مؤسسه امام صادق (علیه السلام).
- ◀ سرخسی، محمدبن احمد ۱۴۰۶ق. المبسوط، بیروت، دارالمعرفه.
- ◀ سیوطی، جلال الدین ۱۴۱۶ق. الاتقان فی علوم القرآن، بیروت، دار ابن کثیر.

واکاوی فتوای استثنای مادر از مجازات حد سرقت

- ◀ صدوق قمی، محمدبن علی بن بابویه ۱۴۱۳ق. من لایحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ◀ _____ ۱۴۱۵ق. المقنع، قم، مؤسسه امام هادی (علیه السلام).
- ◀ طباطبایی بروجردی، آقاحسین ۱۴۲۹ق. جامع احادیث الشیعه، تهران، فرهنگ سبز.
- ◀ طبرسی، فضل بن حسن ۱۴۰۶ق. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، دارالمعرفه.
- ◀ طریحی، فخرالدین ۱۴۱۶ق. مجمع البحرین، تهران، کتابفروشی مرتضوی.
- ◀ طوسی، ابوجعفر ۱۴۰۷ق. الخلاف، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ◀ العاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی) ۱۴۱۰ق. الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه، قم، داوری.
- ◀ _____ ۱۴۱۳ق. مسالک الأفهام فی شرح شرائع الاسلام، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیه.
- ◀ العاملی، محمدبن مکی (شهید اول)، القواعد و الفوائد، قم، مفید.
- ◀ غروی، میرزاعلی ۱۴۱۰ق. التنقیح فی شرح عروه الوثقی، تقریرات آیت الله خویی، قم، دارالهادی.
- ◀ فاضل کاظمی، جوادبن سعد ۱۴۲۱ق. مسالک الأفهام إلى آیات الأحکام.
- ◀ فاضل هندی ۱۴۱۶ق. کشف اللثام والإیهام عن قواعد الأحکام، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ◀ فیض کاشانی، محمدمحسن ابن شاه مرتضی ۱۴۰۶ق. الوافی، اصفهان، کتابخانه امام علی (علیه السلام).
- ◀ _____ . مفاتیح الشرائع، قم، کتابخانه مرعشی نجفی (رحمته).
- ◀ کاظمی، محمدعلی ۱۴۰۴ق. فوائد الاصول، تقریرات میرزای نائینی، قم، جامعه مدرسین.
- ◀ کلینی، ابوجعفر محمدبن یعقوب ۱۴۰۷ق. الکافی، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
- ◀ گرجی، ابوالقاسم ۱۴۲۱ق. تاریخ فقه و فقهها، تهران، سمت.

- ◀ گلبایگانی، سیدمحمدرضا ۱۴۱۲ق. الدر المنضود فی أحكام الحدود، قم، دارالقرآن.
- ◀ لنگرودی، محمدجعفر ۱۳۷۶ش. دانشنامه حقوقی، امیرکبیر، تهران.
- ◀ مازندرانی، ملاصالح ۱۳۸۲ق. شرح الکافی، تهران، المكتبة الإسلامية.
- ◀ مجلسی اول، محمدتقی ۱۴۰۶ق. روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، قم، کوشانبور.
- ◀ مجلسی دوم، محمدباقر. حدود و قصاص و دیات، تهران، نشر آثار اسلامی.
- ◀ _____ ۱۴۰۴ق. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
- ◀ محقق داماد، سیدمصطفی ۱۴۰۶ق. قواعد فقه، تهران، نشر علوم اسلامی.
- ◀ مرعشی شوشتری، سیدمحمدحسن ۱۴۲۷ق. دیدگاه‌های نو در حقوق، تهران، میزان.
- ◀ مصطفوی، حسن ۱۴۰۲ق. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، مرکز الکتاب.
- ◀ مظفر، محمدرضا ۱۳۸۱ق. اصول الفقه، قم، دارالتفسیر.
- ◀ مغنیه، محمدجواد ۱۴۲۱ق. فقه الإمام الصادق (ع)، قم، مؤسسه انصاریان.
- ◀ مفید، محمدین محمد ۱۴۱۳ق. المقنعه، قم، کنگره جهانی هزاره‌ی شیخ مفید.
- ◀ مکارم شیرازی، ناصر ۱۳۶۸ش. تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ◀ منتظری، حسین علی ۱۴۰۹ق. مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه‌ی صلواتی و شکوری، قم، کیهان.
- ◀ _____ . رساله‌ی استفتانات، قم، ارغوان دانش.
- ◀ _____ ۱۴۲۹ق. مجازات‌های اسلامی و حقوق بشر، قم، ارغوان دانش.
- ◀ میرزای قمی، ابوالقاسم ۱۳۷۸ش. قوانین الاصول، تهران، المكتبة العلمیه الاسلامیه.
- ◀ نجفی، محمدحسن ۱۴۰۴ق. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ◀ هاشمی شاهرودی، سیدمحمود به همراه جمعی از پژوهشگران ۱۴۲۶ق. فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (ع)، قم، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی.